شهید امیدوار به همراه همسر و دخترش

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید حاج‌محمد امیدوار از شهدای تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا به کشورمان

گفت شهادت لیاقت می‌خواهد دعا کنید نصیبم شود

■ علیرضا محمدی

ماه‌های آغازین زندگی مشترک شهید محمد امیدوار و همسرش زینب خدائی با سفر حجی رقم خورد که انگار خدا می‌خواست تمام اسباب و لوازم این سفر معنوی یک به یک جور شود و زندگی مشترک این زوج با تشرف به خانه خدا آغاز شود. حاج‌محمد از نیروهای پاسدار سپاه بستان آباد بود که شامگاه ۲۹ خرداد در حمله رژیم صهیونیستی به مقر سپاه این شهر به شهادت رسید. او که از بانیان بسیاری از مراسم مذهبی در بستان آباد بود، ارتباط نزدیکی با جوان‌ترها داشت و بسیاری از بسیجی‌های بستان آباد دست پرورده او هستند.

اولین خاطره شیرینی که در شروع زندگی مشترک با شهید امیدوار برای‌تان رقم خورد، چه بود؟

من و آقامحمد در نیمه شعبان سال ۱۳۹۰ عقد کردیم. همسرم فن بیان خوبی داشت و معمولاً در مناسبات خاص اجرای مراسم را برعهده می‌گرفت. ایشان از سال‌ها قبل به مناسبت نیمه شعبان مراسمی در کوچه‌شان برگزار می‌کردند. آن زمان حاج‌محمد یک جوان ۲۷ساله بود. وقتی که ما مراسم عقد را برگزار کردیم، شهید امیدوار خودش را به مراسم میلاد آقا صاحب‌الزمان(عج) رساند تا مثل هر سال در اجرای این مراسم کمک کند. در واقع حتی بهانه‌ای چون آغاز یک زندگی مشترک هم نتوانست مانع از حضور شهید در مراسم نیمه‌شعبان شود. این اولین خاطره شیرین من در زندگی مشترک با شهید امیدوار بود که کمی بعد با سفر حجی که رفتیم، برکت زندگی حدوداً ۱۴ساله‌مان بیشتر هم شد. سال ۹۰ مصادف با نیمه شعبان عقد کردیم. مهر سال ۹۱ هم مراسم ازدواج‌مان برگزار شد. یادم است روز خواستگاری ایشان با خنده می‌گفت: سه‌چیز است که روی آنها خیلی حساس هستم. یکی امام‌علی(ع) است. دومی باران و سومی هم توپ(همان بازی فوتبال) است. ایشان خیلی اهل ورزش بودند و هفته‌ای چند جلسه فوتسال بازی می‌کردند.

سفر حج جزء شروط عقد یا مهریه‌تان بود؟

زمان خواستگاری شهید امیدوار یک رمانی خوانده بودم که در آن رمان دختر خانم زندگی‌اش به مشکل برخورده بود و چون مهریه‌اش سفر حج بود، مهریه را به اجرا می‌گذارد و بعد از رفتن به این سفر معنوی، مشکلات زندگی‌شان حل می‌شود. من این موضوع را با شهید امیدوار در میان گذاشتم و خواستم ایشان سفر حج به عنوان مهریه را با خانواده‌شان در میان بگذارند. ولی گفت نمی‌تواند این موضوع را به پدرشان بگویند. در واقع شرم می‌کرد. از من خواست خودم مطرح کنم. من هم گفتم نمی‌توانم در کار بزرگ‌ترها دخالت کنم. خلاصه گذشت و طبق رسمی که در روستای‌مان داشتیم، مهریه من ۱۴میلیون تومان شد.

پس چطور شد به حج مشرف شدید؟

تا مدتی حسرت تشرف به حج در دلم مانده بود. هر وقت عکس یا فیلمی از کعبه می‌دیدم، گریه‌ام می‌گرفت. محمد هم چند بار شوق من برای این سفر را دیده بود. ایشان آن زمان دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ریاضی کاربردی بود. بدون آنکه به من بگوید برای نوبت حج ثبت‌نام کرده بود و یک ماه بعد اسمش درآمده بود. آن زمان ما تازه ازدواج کرده بودیم و شرایط مالی‌مان اجازه رفتن به این سفر را نمی‌داد. وقتی که محمد موضوع درآمدن اسم‌مان در نوبت حج را با من مطرح کرد، خیلی تعجب کردم. گفتم کی ثبت نام کردی؟ گفت حدود یک ماه پیش. بعد گفتم حالا که اسم‌مان درآمده چطور می‌توانیم برویم. ما که شرایط مالی این سفر را نداریم. شهید امیدوار اوایل استخدامش در سپاه بود و من هم به صورت آزاد تدریس می‌کردم و هنوز استخدام نبودم. حتی وقتی با خانواده‌ها حرف زدیم، بعضی می‌گفتند شما تازه ازدواج کردید، حالا چه وقت حج رفتن است. یا می‌گفتند با پول این سفر می‌توانید یک پراید بخرید و راحت‌تر تردد کنید. اما نظر خودمان این بود که ماشین یا سایر اسباب زندگی را بعداً هم می‌توانیم تهیه کنیم ولی فرصت این سفر شاید دیگر نصیب‌مان نشود. وقتی که تصمیم قطعی گرفتیم، خدا خودش اسباب سفر را جور کرد. پدرم که وام ازدواج من را برنداشته بود، آن را به ما داد. یک ماه بیشتر هم فرصت نداشتیم و پاسپورت‌مان جور نبود. آقامحمد رفت تبریز دنبال پاسپورت و آنجا کاملاً اتفاقی مسئولی همشهری‌مان بود. کارشان را راه انداختند و پاسپورت هم جور شد. خلاصه چند اتفاق پشت سرهم افتاد و دست به دست هم داد تا مقدمات سفر مهیا شد. بعد هم کلاس توجیهی شروع شد و ۱۴فروردین ۹۲عازم سفر حج شدیم.

از شهید چند فرزند به یادگار مانده است؟

ماحصل زندگی مشترک ما دو فرزند است. دخترمان محیا که فروردین سال ۹۴به دنیا آمد و پسرمان ایلیا که متولد بهمن سال ۱۴۰۱ است.

شهید امیدوار چه نکات تربیتی را برای فرزندان‌شان در نظر داشت؟

در خانواده ما توجه به ایمان و اعتقادات مذهبی خیلی مهم بود. هم من و هم محمد سعی می‌کردیم اخلاق را در حرف و عمل‌مان رعایت کنیم. چون با هم تفاهم داشتیم، یک محیط خوبی در خانه فراهم شده بود. بچه‌ها واقعاً عاشق پدرشان بودند. ایلیا هر وقت پدرش از سر کار برمی‌گشت، از طبقه سوم سروصدا راه می‌انداخت و شوق داشت تا پدرش را ببیند و باهمان شیرین زبانی تکرار می‌کرد بابا گلدی... محمد تا می‌آمد ایلیا را بغل می‌کرد و چند بار می‌بوسید و به هوا می‌انداخت بعد محیای ۱۰ساله را بغل می‌کرد و بالا می‌انداخت. من می‌خندیدم و به شوخی می‌گفتم چطور این دختر را به هوا می‌اندازی؟ شهید امیدوار در کنار مهربانی که داشت، جذبه پدرانه را هم حفظ کرده بود. مثلاً اگر محیا اشتباهی می‌کرد. من می‌گفتم وقتی پدرت آمد به او می‌گویم. محیا چون از پدرش واهمه پدری که داشت، شرم می‌کرد. به من می‌گفت اشتباهم را جبران می‌کنم. فقط موضوع را به بابا نگو. یک آیه از سوره بقره هست که خداوند در آن از اعتدال صحبت می‌کنند. شهید امیدوار آدم معتدلی بود. این تعادل را در زندگی و در خصوص تربیت بچه‌ها هم لحاظ کرده بود.

بعد از شهادتش من می‌گویم، او واقعاً خودش را لایق سعادت شهادت کرده بود. از لحاظ رعایت مسائل شرعی مثل نماز و روزه و... گرفته تا احترام به پدرومادر که خیلی به آن مقید بود و پدرومادر من راهم مثل پدرومادر خودشان دوست داشت و برای هر کدام مسئله یا کاری پیش می‌آمد اولین نفر شهید امیدوار پیش قدم می‌شد، آقا محمد همه موارد را رعایت می‌کرد حتی ایشان خواهری داشت که حدود سه‌سال پیش بر اثر سرطان فوت کرد. شهید خیلی حواسش به بچه‌های خواهرش بود. آنها را می‌آورد خانه‌مان یا می‌برد مسافرت و خیلی به آنها رسیدگی می‌کرد.

در صحبت‌های‌تان اشاره کردید شهید امیدوار اجرای برخی مراسم مذهبی را برعهده می‌گرفت. در این مورد بیشتر توضیح دهید.

شهید امیدوار از همان جوانی اهل مسجد و هیئت بود. ما در اغلب مراسماتی که در شهرستان برگزار می‌شد، شرکت می‌کردیم. خود آقامحمد از زمان تحصیل‌شان در دبیرستان در مسائل فرهنگی، مذهبی و تربیتی دستی بر آتش داشت و در برنامه‌ها و مسابقات قرآنی و مذهبی شرکت می‌کرد و مدیر کانون‌های فرهنگی و تربیتی مساجد شهرستان بود و بعد از شهادتش به عنوان قهرمان کانون‌های مساجد نامش ثبت شده است و چون فن بیان عالی داشت، در همه مراسمات یا به عنوان مجری بود یا بانی مراسم می‌شد. اینطور نبود که فقط از طرف سپاه برود و صرفاً اجرا کننده باشد. سعی می‌کرد در تأمین هزینه‌های مراسم هم مشارکت کند. به قول خودش یک نمکی هم می‌انداخت و در مخارج مراسم سهیم می‌شد. با اینکه حقوق کارمندی ناچیزی داشتیم، ولی می‌گفت دوست‌دارم از مال ما در راه ائمه ولو اندک هم باشد، استفاده شود. خودش هم خیلی اهل قرآن و نماز بود و خصوصاً توجه زیادی به شب‌های احیا داشت. می‌گفت ما الگوی جوان‌ترها هستیم و باید تصویر خوبی از خودمان در جامعه ارائه بدهیم. بعد از شهادتش وقتی با فرمانده‌شان دیداری داشتیم، گفتند ما هر چه جوان فعال بسیجی در شهرستان داریم، دست پرورده و تربیت یافته حاج‌محمد است. در مراسم شهید حضور همین جوان‌های بسیجی بسیار پررنگ بود.

احساس می‌کردید شاید یک روز حاج محمد به شهادت برسد؟

راستش ما در بستان‌آباد حتی در اغتشاشات هم مسئله‌ای نداشتیم. لذا فکرش را نمی‌کردم روزی نام ایشان را در لیست شهدا ببینم. منتها چیزی که من را آرام می‌کند، این است که شهید امیدوار واقعاً لایق شهادت بود و این دری که به روی ایشان باز شد، به خاطر همین لیاقت بود. در واقع ایشان مزد کارهای خوب خود را با شهادت گرفت. وقتی رژیم صهیونیستی به ما حمله کرد، اصلاً فکرش را نمی‌کردیم بستان‌آباد را بمباران کند. بنابراین شهادت حاج محمد و تعدادی از دوستانش، سعادتی بود که نصیب آنها شد. همسرم در زمان شهادت سردار سلیمانی و خصوصاً شهید رئیسی خیلی ناراحت شده بود. وقتی برای تشییع رئیس‌جمهور شهید به تبریز رفت، آنجا خیلی ناراحتی و گریه کرده بود. می‌گفت خوش به حال‌شان که شهید شدند و کاش این سعادت نصیب من هم بشود. من آن روز گفتم این چه حرفی است که می‌زنی. قرار است با هم بزرگ‌شدن بچه‌ها را ببینیم. شما بازنشسته شوید و هنوز خیلی کارها داریم. درواقع می‌خواستم با این حرف‌ها فضا را عوض کنم ولی ایشان گفت نه زینب شهادت لیاقت می‌خواهد؛ دعا کن قسمت من هم بشود... و بعد از شهادتش، دوستان و همکارانش می‌گفتند در مراسمی که شهید امیدوار مجری بود؛ این آیه قرآن را می‌خواند که «خداوندا مرا در هر کاروشغلی به نیکی وارد کن و به نیکی خارج کن و از سوی خود برایم نیروی یاری‌دهنده قرارده» بعد از شهادتش، همکارانش می‌گفتند عاقب حاج محمد به همان خیر و نیکی ختم شد که از خدا درخواست کرده بود.

شهید امیدوار به ورزش‌های مختلف از جمله کوهنوردی علاقه داشت

> **همسرم بعد از شهادت آقای رئیسی خیلی ناراحت بود. می‌گفت خوش به حال‌شان که شهید شدند و کاش این سعادت نصیب من هم بشود. گفتم این چه حرفی است که می‌زنی. قرار است با هم بزرگ‌شدن بچه‌ها را ببینیم. در جواب گفت: نه زینب، شهادت لیاقت می‌خواهد. دعا کن قسمت من هم بشود**

شهید امیدوار در بحث ولایتمداری چه دیدگاهی داشت؟

همسرم همیشه به سخنرانی حضرت آقا با جان و دل گوش می‌کرد. اگر در خانه بود، در سکوت صحبت‌های ایشان را گوش می‌کردیم. آقامحمد واقعاً یک فرد ولایتمداری بود. می‌گفت آقا یک شخص با درایت هستند و زیر سایه ایشان ما یک کشور متحد داریم. باید پشت رهبری باشیم و گول تبلیغات دشمن را نخوریم تا به کشورمان آسیبی نرسد و عاقبت‌مان مثل کشور سوریه نشود. بعد از حمله دشمن به کشورمان، خواهرم از ایشان پرسید به نظر شما عاقبت این جنگ چه می‌شود. آقامحمد در جواب گفت جنگ ما یک جنگ حق و باطل است که از زمان حضرت آدم تا الان بوده است. فقط جنگ اسرائیل و ایران نیست. باید ایمان داشته باشیم که حق با ماست و باطل هم در جناح دشمن است. ما این ولایت و حکومت را ادامه می‌دهیم تا ان‌شاءالله به دست صاحب اصلی‌اش که آقا امام‌زمان(عج) است بسپاریم.

> **روز تولدم ۲۴خرداد بود. ولی به خاطر شروع جنگ فراموش کرده بودم. اما محمد برایم پیام تبریک بلندبالایی فرستاده بود و زنگ زد که تا کارش خلوت شد می‌آید دنبال‌مان تا جشن مختصری بگیریم. اما این جشن خودمانی به‌دلیل مشغله کاری آقا محمد می‌افتاد امروز و فردا...**

شهید امیدوار به همراه دخترش محیا و پسرش ایلیا

تعهد حاج‌محمد به کار و وظایف شغلی چطور بود؟

به گفته همکارانش، شهید امیدوار خیلی زود پله‌های ترقی را طی می‌کرد. چون خیلی فعال و کوشا بود، زود سمت و جایگاه ایشان را تغییر می‌داد. برای آقامحمد چیزی به اسم ساعت کاری مطرح نبود. تا هر زمان که نیاز بود در محل کارش می‌ماند. شاید برخی آشناها فکر می‌کردند ایشان اضافه کاری زیادی داشت، ولی برای شهید امیدوار اصلاً اضافه کاری یا پست ومنصب مهم نبود درواقع برخلاف تصور عموم مردم در سپاه زیاد بحث حقوق و اضافه کاری و مزایا مطرح نیست و آنها حقوق معمولی کارمندی دریافت می‌کنند. امثال شهید امیدوار تنها به وعده خداوند در سوره توبه دل سپردند و با جان و مال‌شان در راه خدا جهاد کردند و از امنیت و اقتدار کشور پاسداری کردند تا به بالاترین مقام خداوند دست یابند. یک نکته دیگر اینکه ایشان بسیار به حفظ بیت‌المال توجه داشت. مثلاً اگر بودجه‌ای برای کاری در نظر می‌گرفت، بسیار در خرج آن حساسیت داشت تا اینکه در پایان آن برنامه، مبلغی هم می‌ماند که آن را صرف سایربرنامه‌ها مثل تهیه جوایز برای مسابقات و... می‌کرد. یکبار هم خودشان تعریف می‌کرد وقتی سمتی به ایشان داده بود و اتاقش تغییر کرده بود، آنجا یک صندلی خراب مانده بود. وقتی اتاق را تحویل می‌گیرد، خودش صندلی را تعمیر می‌کند و اجازه نمی‌دهد آن را دور بیندازد. همکارش که بعد از یک ماه به اتاق قبلی برمی‌گردد، می‌گوید صندلی‌ام را می‌فرستم بیایند ببرند. ایشان می‌گوید: صندلی شما اسقاط بود. این صندلی دیگر برای شما نیست.

روز شهادتش چه اتفاقی افتاد؟

بعد از شروع جنگ‌وتجاوز اسرائیل و امریکا، محمد شیفت کاریش سنگین‌تر شده بود. مرتب به محل کارشان می‌رفت و تا دیر وقت می‌ماند. ما به خاطر بچه‌ها مخصوصاً محیا که نگران پدر بود دو، سه روز اول جنگ در روستا ماندیم، روز تولدم ۲۴خرداد بود ولی به خاطر جنگ فراموش کرده بودم اما محمد برایم پیام تبریک بلندبالایی فرستاده بود و زنگ زد که تا کارش خلوت شد می‌آید دنبال‌مان تا جشن مختصری بگیریم. وقتی رفتیم خانه دیدم کیک گرفته است و کادویی تهیه کرده اما از اداره تماس گرفت و مجبور شد برگردد. این جشن خودمانی به دلیل مشغله کاری آقا محمد می‌افتاد امروز و فردا. تا روز چهارشنبه ۲۸خرداد که آن روز گفت بیا این کیک را بالاخره ببریم و تولدت را بگیریم. جشن مختصری گرفتیم و همان شب قرار بود به مراسم عروسی یکی از بسیجی‌ها و دوستانش برویم. فردایش حاج‌محمد شیفت داشت و آن روز قرار نبود به محل کارش برود. اما شب با او تماس گرفتند و گفتند که به وجودش نیاز است. محمد گفت شما را می‌رسانم مراسم و خودم می‌روم سر کارم. بعد از مراسم متوجه شدم سر کارش نرفته است. آن شب با اینکه خسته بود، ما را برد در شهر کمی گردش کردیم. بعد که به خانه برگشتیم، کمی با من و بچه‌ها حرف زد، شوخی کرد و اصلاً خستگی را به رویش نیاورد. یک حس و حال عجیبی داشت. روز بعد به محل کارش رفت و آن روز شیفت بود. صبح که می‌خواستم بیرون بروم تماس گرفتم که اگر صبحانه نخوردی برایت لقمه بیاورم و ایشان خندید و گفت: «عالی می‌شه چون از صبح جلسه‌ام» ساعت ۱۱ برایش لقمه بردیم و دم در سپاه ومن و بچه‌ها برای آخری بار شهید امیدوار را دیدیم و این شد آخرین دیدارمان. ساعت حوالی ۱۰ شب یک صدای مهیبی آمد و چند انفجار پی‌درپی که در همین انفجارها شهید امیدوار و دو نفر دیگر از همکاران و هفت‌نفر از سربازانش به فیض شهادت نائل آمدند.

سخن پایانی.

اقا محمد قبل از شهادت شروع به حفظ قرآن کرده بود. بعد از شهادتش من سعی کردم با رجوع به قرآن خودم را آرام کنم. رسیدم به سوره واقعه و به السابقونی که سبقت گرفته‌اند. در معنای آیه خداوند می‌فرمایند سابقون مقربان درگاهند که جمع بسیاری از پیشینیان هستند و اندکی از آیندگان. این آیه خیلی به دلم نشست و مرا به فکر واداشت چون آن را مشابه زندگی و عاقبت‌بخیری شهید امیدوار دانستم در شهرستان آرام و بی‌حاشیه‌ای چون بستان‌آباد تعدادی اندک به شهادت رسیدند. بعد از شهادت آقامحمد که گوشی ایشان به دست ما رسید، بین برنامه‌ها، برنامه حفظ سوره واقعه را دیدم. تلاقی این دو اتفاق برایم عجیب بود. شهدای ما مصداق بارزی از سابقونی هستند که خداوند در قرآن می‌فرماید و ان‌شاءالله که حاج محمد و دیگر شهدا شفیع ما باشند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۷۶

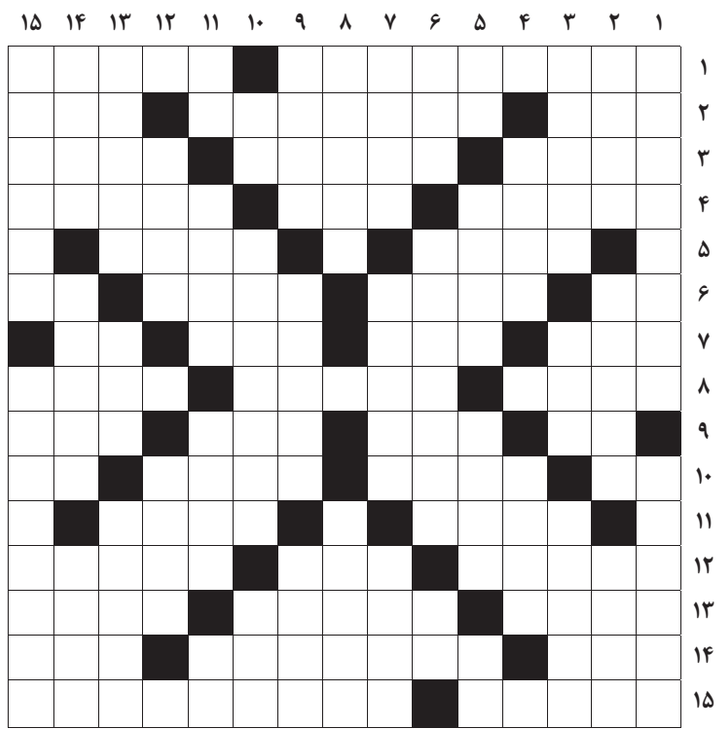

از راست به چپ

■ ۱ـ از آثار دیدنی استان یزد- کربن خالص ■ ۲- درس نخوانده- ذخیره بانکی- محصول کار هنرمند ■ ۳- رود مرزی چین و کره شمالی- نویسنده ایتالیایی کتاب کمدی الهی- بلندترین کوه استان هرمزگان ■ ۴- زینت مساجد- چینه دیوار- صدودومین سوره قرآن ■ ۵- شهری در استان یزد- وطن ■ ۶- کشیش- مدت زمان معین- از یاران امام علی(ع)- درنوردیدن ■ ۷- نام دلون- پرنده- زشت- مروارید ■ ۸- انگور خشک شده- هماهنگی و هارمونی نت‌ها- کیسه‌کش ■ ۹- بی حس و پژمرده- چغندر پخته- راه آب فاضلاب- پشت سر ■ ۱۰- حرص و طمع- کوه‌ها- آشیانه پرنده- پهلوان ■ ۱۱- ماه پاییزی- از الیاف مصنوعی ■ ۱۲- ابزار اندازه‌گیری قطر لوله و میله- دوش و کتف- مرکب سیاه ■ ۱۳- ساخته شده از نی- درک کردن- از نام‌های پسرانه ■ ۱۴- شکاف باریک- قفل و کلید- سرشوی گیاهی ■ ۱۵- راننده لکوموتیو- نوعی شیرینی که از سوغاتی‌های کرمانشاه است

از بالا به پایین

■ ۱- جانشین- خاتمه دهنده پادشاهی هخامنشیان ■ ۲- دریاچه‌ای در سوئیس- عنصر ساختمان گیاهان- باهوش ■ ۳- نام کشوری باستانی در حدود مناطق لُرستان و خوزستان- شهر و تیم فوتبالی در فرانسه- کاخ رؤسای جمهور فرانسه ■ ۴- سیاهرگ- پیشانی ■ ۵- ضمیر اجتماعی- فرود آمدن- جامه- صدمترمربع ■ ۶- زرنگ- درجه داری در نیروی دریایی- برگ برنده ■ ۷- دوستی و محبت- خدای قدرت یونان باستان- زادگاه عطار نیشابوری ■ ۸- رادار زیردریایی- نام سردار دلیر اشک سیزدهم که کراسوس رومی را کشت ■ ۹- جهان پهلوان- رخنه و منفذ- نوعی گل ■ ۱۰- انتها- پایدار و بادوام- مقابل کوخ ■ ۱۱- همراه ناله- تراکتور شالیزار- شهر روی آب ایتالیا- جنس قوی ■ ۱۲- سکسکه- نویسنده فرانسوی کتاب بینوایان ■ ۱۳- مادر خودمانی- سطل آبکشی- ناقص و کوتاه ■ ۱۴- جنس و کالا- دزدی و کلاهبرداری- کشوری در آسیای صغیر ■ ۱۵- مشغولیت- وسیع‌ترین شنزار کره زمین واقع در جنوب آفریقا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳	۶		۸					
	۲		۱					
			۲			۷	۵	
	۷				۹			
					۲		۹	
۶	۸							
				۵				۷
		۴						۹
		۲		۳				۴

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۴۷۵

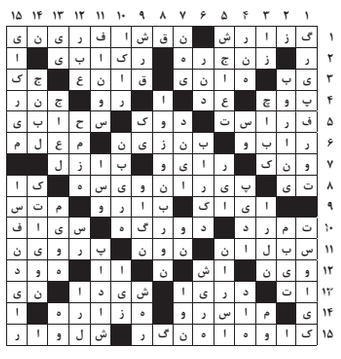

۶	۱	۷	۸	۴	۹	۲	۳	۵
۹	۴	۵	۷	۲	۳	۸	۱	۶
۸	۳	۲	۱	۶	۵	۷	۴	۹
۲	۶	۹	۴	۷	۸	۱	۵	۳
۱	۵	۴	۳	۹	۶	۲	۸	۷
۷	۸	۳	۲	۱	۵	۶	۹	۴
۳	۹	۸	۶	۵	۲	۴	۷	۱
۴	۲	۱	۵	۸	۷	۹	۶	۳
۵	۷	۶	۹	۳	۴	۱	۲	۸